

توطئه های نفرت انگیز در زندان و بیرون از آن

را هم از زندانیان عادی که به جرم روسپیکری و فروش مواد مخدر دستگیر کرده اند و دارای انواع بیماری های واگیر هستند به جمع اسیران سلول افزوده اند. وظیفه اینان شکنجه روحی و جسمی زندانیان سیاسی و براه انداختن هیاهو و سروصدا به منظور ممانعت از گفتگوی زنان زندانی با فرستادگان سازمان ملل متحد است. ضمناً با در نظر گرفتن اینکه زنان زندانی سیاسی بر اثر شکنجه های طولانی و سالیان دراز بسر بردن در زندان دارای بنیه ضعیفی هستند، اختلاط

ادامه در ص ۲

در پیوند با اقامت هیئت نمایندگی سازمان ملل متحد در تهران برای رسیدگی به وضع زندانیان و زندان ها، مقامات رژیم دست به انواع توطئه های شرم آور زده اند تا اعضاء هیئت بتوانند با اوضاع واقعی کشور آشنا شوند. پس از اینکه معلوم شد هیئت به ایران می آید، نخست زنان زندانی سیاسی را که مدت ها به انفرادی برده بودند دوباره به اتاق های چند نفری برگرداندند. اما بعداً دست به عمل ضد بشری تازه ای زدند. مثلاً در یکی از سلول های زندان اوین که تا بحال تنها پنج زن زندانی سیاسی در آن محبوس بوده اند، ۲۲ زن دیگر

نامه مردم
از گان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۲۹۶، دوره هفتم،
سال ششم، ۱۰ بهمن ۱۳۶۸

یادواره رفیق شهید کسری اکبری کردستانی

ص ۴، ۵

سیستم اداری رژیم - باری بر دوش اقتصاد کشور

است. برخی از آنها، از رژیم گذشته به ارث رسیده و برخی دیگر زائیده دوران حاکمیت جمهوری اسلامی است. ولی در هر حال مجموعه آنها در شرایط فعلی، سیستم اداری کشور را به مانعی بر سر راه زندگی اقتصادی و اجتماعی میهنان بدل کرده است. بخشی و می توان گفت عمده ترین این معضلات به قرار زیر است:

- نظام بوروکراتیک، کم تحرک و فرسوده حاکم بر دستگاه اجرایی؛

- تورم غیرقابل توجیه و بیش از اندازه پرسنل و حقوق بگیران دستگاه دولتی؛

- وجود ارگان های موازی اداری؛

- بی کفایتی مدیران و سرپرستان "مکتبی"، که بدون برخورداری از تخصص لازم در راس وزارتخانه ها و ادارات قرار گرفته اند؛

- بی ثباتی مدیریت ها و مشکلات ناشی از درگیری جناح های درون حاکمیت؛ باند بازی گسترده؛

- گسترش بیمارگونه رشوه خواری، فساد و اختلاس، بویژه در رده های بالایی مقامات اجرایی؛

- کم کاری ناشی از دو شغله بودن بسیاری از کارمندان؛

ادامه در ص ۶

هیئت دولت در جلسه چهارشنبه ۱۲ دیماه خود، هیئتی مرکب از چندتن از وزیران را مأمور رسیدگی و "اصلاح تشکیلات اداری" کشور کرد. قرار است این هیئت با توجه به "سابقه و مطالعات کارشناسی که در گذشته به انجام رسیده"، و بحث و مشورت، "اشکال مطلوب سازماندهی را تعیین کرده" و به عنوان پیش نویس به هیئت دولت تسلیم کند.

به این ترتیب، برای چندمین بار در جمهوری اسلامی، مسئله "اصلاح و تجدید نظر در تشکیلات اداری و اجرایی"، مطرح می شود، بی آنکه معلوم گردد از تدابیر مشابه پیشین چه نتایجی عاید شده است. بویژه اگر به این واقعیت توجه شود که مشکلات عظیم سیستم اداری کشور بسی فراتر از مسائلی چون "اصلاح تشکیلات" و "پرهیز از تردید و تزلزل در دستگاه اداری" است. در واقع هیئت دولت با طرح چنین عبارات مبهمی، نخواست به اصل موضوع بپردازد. و این نیز به دور از انتظار نیست.

زیرا هرگونه اصلاح جدی و بنیادی در دستگاه اجرایی کشور، مستقیماً با سرنوشت رژیم "ولایت فقیه" ارتباط پیدا می کند.

معضلات و تنگناهای دستگاه اداری کشور گسترده و متنوع

پیرامون هیاهوی "وحدت"

تامین وحدت بازم بیشتر جلسات و گردهمائی های دیگر گروه های مذهبی وابسته به رژیم را به هم می زنند.

از يك سو "رهبر انقلاب" خطاب به روحانیون اهل سنت استان های سیستان و بلوچستان می گوید: "برادران اهل تسنن و تشیع باید گذشته را فراموش کرده و با یکدیگر وحدت کلمه، رفاقت و برادری داشته باشند" و بدین منظور توصیه می کند "دارالتقرب بین المذاهب" بر مبنای هماهنگی، همکاری و همفکری بین علمای شیعه و سنی در ایران تأسیس و پایه گذاری شود" و از سوی دیگر به تحریک او و عواملش گروهی "نمازگزار" به سوی خانه منتظری - یکی از علمای بنام شیعه، قائم مقام سابق "ولی فقیه"، نویسنده رساله "مبانی فقهی حکومت اسلامی" در دفاع از اصل "ولایت فقیه" و مبارز برجسته علیه رژیم شاه می روند و با حذف القاب مذهبی او، خبر عمل زشت خویش را به صورت زیر تنظیم می کنند:

"جمعی از نمازگزاران جمعه قم دیروز پس از مراسم نماز جمعه با انجام راهپیمایی به سوی منزل آقای منتظری و اجتماع در مقابل

ادامه در ص ۲

می گویند زمانی دو افسر از دو ارتش متخاصم، باهم مشاجره می کردند. اولی گفت ما بخاطر شرف می جنگیم و شما بخاطر پول. دومی پاسخ داد کاملاً درست است. هرکس در صدد دستیابی به آن چیزی است که ندارد. هیاهوی بیمارگونه درباره وحدت، که اینک سراسر جمهوری اسلامی را فراگرفته است، تنها از این دیدگاه توجیه پذیر است. اما منادیان "وحدت" هر یک تعبیری خاص از آن دارند. یکی "وحدت" را در اطاعت مطلقه از اوامر "ولی فقیه" خلاصه می کند، دیگری چنان دست و دل باز شده که حاضر است ارزش های تشیع را قربانی کند، به شرطی که جهان اسلام "حضرت آیت الله" خامنه ای را به مثابه رهبر همه مسلمانان بپذیرد. این روزها هرکس هرچه دلش می خواهد، بخاطر تامین وحدت می گوید و می نویسد و دست به هرکاری می زند. بازار دشنام دادن و خط و نشان کشیدن برای تحمیل "وحدت" سخت گرم است.

پس از غیرقانونی کردن همه احزاب و سازمان های سیاسی و اجتماعی و صنفی "غیراسلامی" توسط خمینی که بنام "تامین وحدت امت" انجام گرفت، اینک کسانی پیدا شده اند که به منظور

ص ۳

ادامه ناآرامی ها در آذربایجان و ارمنستان

ص ۸

در دل "یک نسل"

زنده باد آزادی و صلح، سرنوشت باد رژیم "ولایت فقیه"!

پیرامون هیاهوی ...

آن، حمایت خود را از مقام رهبری حضرت آیت الله خامنه ای اعلام کردند و انزجار خود را از سخنان تفرقه افکن و حرکات غیرمستولانه علیه مستولان اجرائی کشور ابراز داشتند.

خمینی، منتظری را به "فاش کردن اسرار اسلام" (پرده برداشتن از فرمان قتل عام زندانیان سیاسی) متهم کرد و جانسینانش او را به عامل آمریکا بودن

شعارهای سینه چاکان "رهبر" از این قرار بوده است:

"تضعیف رهبریت، توطئه آمریکاست!"
 "ما اهل کوفه نیستیم، (سید) علی تنها بماند!"

- "مرگ بر لیبرال!"

- "مرگ بر ضد ولایت فقیه!"

گوئی فراموش کرده اند که اگر منتظری جنایات هولناک در زندان ها و دستور کشتار جمعی زندانیان سیاسی از سوی خمینی را فاش نمی کرد و به "ولی فقیه" وقت وفادار می ماند، اینک خودش "ولی فقیه" بود.

و سرانجام شعار "دست خدا پرسر ماست، خامنه ای رهبر ماست" که انسان را بی اختیار به یاد شعار عبرت انگیز "خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار!" می اندازد.

البته نشانه های بیماری نبود وحدت در زمان حیات خمینی نیز وجود داشت، اما با گزینش خامنه ای به جانشینی او این بیماری تشدید شده است.

از نخستین روزهای پس از مرگ خمینی هم آشکار بود که در زمان حیات چندین "آیت الله العظمی"، اعطای یک شبه لقب "حضرت آیت الله" به یک "حجت الاسلام والمسلمین" دیروزی و بدون "تالیفات" و "رساله"، و اعلام او به عنوان "ولی امر مسلمین"، نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان، دیر یا زود واکنش های "نامطلوبی" را موجب خواهد شد. تدابیر ریاکارانه ای مانند تفکیک ظاهری "مرجعیت رهبری" از "مرجعیت مذهبی" و بیرون کشیدن یک "آیت الله العظمی" از پایکائی راکد شهر قم که از شدت کهلوت حتی نام خانوادگی خود را نیز نمی داند (همه او را "اراکی" معرفی می کنند و خودش امضا می کند "عراقی") نتوانست برای مدت طولانی کسی را فریب دهد. کم کم حملات مستقیم و آشکار علیه خامنه ای شروع شد. هفتم دیماه سال جاری خامنه ای در برابر انتقادات از خود واکنشی شدید نشان داد و وضع طوری شد که همه گردانندگان رژیم و نهادها خود را مجبور دیدند بخاطر جلوگیری از فروپاشی سریع رژیم "ولایت فقیه" از نو اعلام وفاداری کنند.

رئیس جمهور همان روز در جلسه هیئت دولت این جمله استاندارد را که گویا "مشروعیت کارهایی که دولت، مجلس، مطبوعات و رسانه های گروهی بر عهده دارند ناشی از رهبری است" دگربار تکرار کرد و دیگر گردانندگان رژیم و نهادها هم هر یک بنوبه خود بر آن مهر تأکید زدند. رفسنجانی

توطئه های نفرت انگیز ...

آنان با زندانیان بیمار می تواند برایشان مرگبار باشد.

با توجه به اعمال جنایتکارانه ای که تا کنون در زندان های جمهوری اسلامی انجام گرفته است، خانواده های زندانیان سخت نگران شده اند و احساس می کنند که رژیم نقشه قتل مستقیم یا غیرمستقیم این زنان زندانی سیاسی را چیده است.

در همان روز اول ورود هیئت به تهران، گروهی از عمال رژیم، طبق نقشه قبلی، در برابر خانه محل اقامت آنان به اصطلاح تظاهراتی علیه سازمان مجاهدین براه انداختند و سپس پاسداران، با بهانه قرار دادن لزوم حفظ امنیت هیئت، آنجا را محاصره کردند تا نگذارند بجز نمایندگان این گروه قلابی بسیج شده توسط خودشان، هیچ یک از اعضای خانواده های زندانیان سیاسی به آن خانه دسترسی پیدا کنند.

یک شکرود تازه رژیم هم شنیدنی است؛ چون پس از قتل عام زندانیان سیاسی، گلستان خاوران محل اجتماع دائمی خانواده های قربانیان کشتار جمعی زندانیان سیاسی شده است، اخیرا سازمان زندان ها به خانواده ها اطلاع می دهد اگر ورقه ای را امضاء کنند و در آن تصدیق نمایند که زندانیان بیمار بوده و به مرگ طبیعی مرده است حاضر است محل دفن آنان را نشان دهد. خانواده ها فوراً بی بردند که منظور رژیم متفرق کردن خانواده ها از گلستان خاوران است زیرا به دروغ محل هائی را در بهشت زهرا و گورستان های دیگر به خانواده ها نشان داده اند که دفن دگراندیشان در همه آنها ممنوع بوده است. از این رو خانواده ها دیگر به این دعوتنامه ها توجه نمی کنند و نسبت به این دام گسترده تازه بی تفاوتی مطلق نشان می دهند.

هم چنین گفت: "ما امیدواریم که ملامت پدران ای که امروز شنیده شد برای اولین بار و آخرین بار باشد و بعد از این افراد مواظب باشند در محدوده نظرات رهبری حرکت کنند و وحدت و یکپارچگی جامعه و انقلاب... را مخدوش نسازند."

رئیس مجلس از سوی خود مدعی شد: "رهبری و ولی فقیه متعلق به همه است و کل نظام و جامعه و مردم و نیروهای ما در سراسر کشور مطیع ایشان هستند". اما حتی نمایندگان مجلس نیز دیگر گوششان بدهکار این تعارفات نیست.

در نامه ۲۱۷ نمائنده مبنی بر "حمایت همه جانبه" از "مقام رهبری و ولایت فقیه" که با فشار و زمینه سازی تهیه و در مجلس خوانده شد بازم نمایندگان چک سفید به خامنه ای نداده اند و از قول خمینی تأکید کرده اند که مجلس یکی از ارکان مهم نظام جمهوری اسلامی است که "بالاترین قدرت" را دارد، "در راس همه امور" است، "عصاره فضایل ملت" و "مرکز همه قدرتها و قانون ها" است. در حالی که خمینی در کتاب "ولایت فقیه" چنین نقشی را برای مجلس در نظر نگرفته است؛ "حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان... مقید به یک مجموعه مشروطی هستند که در قرآن کریم و سنت رسول



سرتیپ محمد سهرابی رئیس جدید
 فدراسیون موتور سواری،

"یک موتور سوار با پرخورداری از چابکی و تحرک بالا می تواند حامل پیام باشد و موتورسواران در طول جنگ تحمیلی بهترین و بیشترین پیام ها را به مقصد رساندند و رسالت و وظایف خود را بخوبی به پایان بردند.

ما سعی داریم با بهره گیری از افراد مخلص و متعهد و متخصص، ورزشکاران موتورسوار را به کشورهای گوناگون اعزام کنیم تا پیام انقلاب اسلامی را به اقصی نقاط جهان ببرند" ("کیهان" - ۱۷ دی ماه ۶۸).

- بهتر نیست که پیام ها را تلگرافی بفرستید تا زودتر به "اقصی نقاط جهان" برسد؟ آیا فرستادن "پیام انقلاب اسلامی" با موتور ژاپنی به ژاپن و موتور آلمانی به آلمان و... تف سربالان نیست؟

دکتر غفوری فرد سرپرست
 سازمان تربیت بدنی،

"تاکنون تماس هائی با کشورهای اسلامی برای انجام مسابقه های ورزشی بانوان با رعایت ضوابط شرعی گرفته شده که تنها بنگلادش به آن پاسخ مثبت داده است" ("کیهان" - ۱۷ دی ۶۸)

- از اینجا می توان نتیجه گرفت که دست کم یک کشور هنوز شما را خوب نشناخته است.

اکرم "ص" معین گشته است. خمینی حتی اختیار تشخیص شروط را هم به عهده مجلس گذاشته و نوشته است: "اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت - علم و عدالت - باشد بیا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند."

بیگمان اگر قراربشود هر فرد دیکتاتور به خیال خود لایق، عادل و عالمی درهر گوشه ای بیا خیزد و حکومت تشکیل دهد و مردم محل مجبور به اطاعت از او باشند، حاصلش جز ملوک الطوائفی و هرج و مرج چیز دیگری نیست. چگونه می توان در جامعه ای که رای مردم در آن نقشی ندارد و هر خودسر بیا خاسته ای می تواند مقام ولایت را به شخص خود تفویض فرماید وحدت برقرار کرد؟ مشکل بزرگ کنونی جامعه ما این است که هیچ کس نمی داند چرا باید تابع محض فرد معمولی و متوسط العقلی باشد که با زدویند و صحنه سازی به مردم تحمیل شده است. آیا بهتر نیست که مانند همه جوامع پیشرفته بشری آراء آزاد مردم حاکم باشد و همه مقامات حکومتی، از بالا تا پائین، "مشروعیت" خود را ناشی از رای مردم بدانند؟

همانگونه که در شماره های ۲۸۲ و ۲۸۷ "نامه مردم" به اطلاع خوانندگان رساندیم، در آبان ماه سال جاری گروهی از دانشجویان دانشکده پلی تکنیک (امیرکبیر) که در صدد اشغال یکی از مراکز بسیج برای تبدیل به خوابگاه بودند، مورد حمله پاسدار ها قرار گرفتند. این دانشجویان که در میان آنان بسیاری از "جبهه رفته ها" و "بسیجی" های سابق وجود داشتند، زمانی دست به اشغال ساختمان مذکور زدند که به هر دری زده و نومید بازگشته بودند.

اما این امر مانع از آن نشد که پاسداران، با نهایت خشونت و بیرحمی آنان را از ساختمان بیرون برانند. در جریان این سرکوبگری تعداد زیادی از دانشجویان زخمی و گروهی بازداشت شدند. خشونت پاسداران دربرخورد با دانشجویان بحدی بود که سروصدای برخی از "نماینده گان" مجلس هم درآمد و کار به درگیری

"درد دل" یک نسل

لفظی میان گروهی، رئیس مجلس و یکی از نمایندگان کشید. همان موقع، ما در "نامه مردم" شماره ۲۸۲ نوشتیم: "... واقعیت آن است که پایه های اعتماد بخش بزرگی از دانشجویان نسبت به رژیمی که قادر نیست حتی به ابتدایی ترین خواست های انسانی و اجتماعی آنها پاسخ گوید، فرو ریخته است."

به مصداق "آفتاب آمد دلیل آفتاب"، اخیرا نسخه ای از "اندیشه"، نشریه جهاد دانشگاهی دانشکده پلی تکنیک (امیرکبیر) به دستمان رسید. "اندیشه" در این شماره خود شمرگونه ای زیر عنوان "درد دل همه" به امضاء یکی از دانشجویان دانشکده به چاپ رسانده است. نویسنده در خلال آن، با طنزی تلخ ماجرای اشغال ساختمان بسیج از سوی دانشجویان و

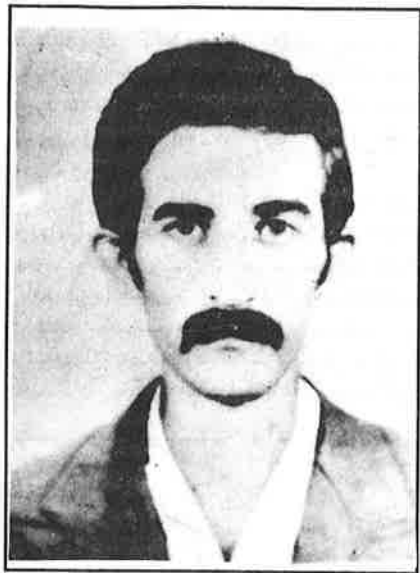
حمله پاسداران را شرح می دهد. این نوشته تصویری روشن از "درد دل" نسلی از جوانان است، که صادقانه به خمینی و اطرافیانش باور کردند، در برابر گلوله های رژیم پیشین سینه افراشتند و آنگاه که جنگ درگرفت، بی لحظه ای تردید با کنار گذاردن همه علائق خود به جبهه ها رفتند. اما زمانی که بازگشتند همه رویاهای خود و وعده های رهبران جمهوری اسلامی، برای برقراری "فسط اسلامی" را بریاد رفته دیدند. در "جنوب" "کوخ" ها برجای بودند و در "شمال" "کاخ" های تازه ای سر بر آسمان می سودند. کاخ هایی که مامن خائنین به انقلاب و جلادان خلق بود. و بالاخره این نوشته "درد دل" نسلی است که پس از سالها فداکاری در راه جمهوری اسلامی، اینک با گوشت و پوست خود مزه قنداق تفنگ و مشت و لگد "سربازان امام زمان" را می چشد.

"درد دل همه" از شماره پنجم (نیمه اول آذر ماه ۶۷) نشریه "اندیشه"

فرمانده گروهان و گردان منم حاجی محمد نه باورم نمی شود! کتک، حرف بزن منافق نماز می خواهم بخوانم *** نمازت به چی است خارجی گشتم است غذا بدهید من روده ام پلاستیکی است جانبازم تیر عراقی خوردم دانشگاه را چون امام گفت ترک کردم حالا برگشتم بعد از ۸ سال سکوت مظلومیت باز هم سکوت مصلحت نظام حرف امام، فرمان رهبر حرکت دانشجویی *** حیثیت دانشجوی تعریف رهبر از دانشجوی انتظارات امام از دانشجوی وای وای وای ادای تکلیف حرکت صنفی دانشجویی بردن ثواب الهی زنده بودن دانشجویان دانشجو باید بالنده باشد حرف بزند اعتراضش را بگوید، انتقاد کند دانشجو باید روشن فکر باشد، درد جامعه را بداند *** چی میگی؟ خون داره میاد دهان اصغر دست میثم پای حسن سراحمد صورت علی و دل هملا	محمد را نگاه ، از درد دارد به خودش می پیچد یادش بخیر او فرمانده تیب بود *** آخ، دستم شکست ، دست بند فحش، هیاهو هل داد کتک، لگد، چک داد و بیداد حرف های نامربوط دسته صندلی سرم من خون، سرم شکست شیشه شکسته دستم آخ دستم پاره شد *** همه جام درد گرفته خون جاری شده نه تو مقابله نکن موهام توی دست یکی پاهام در اختیار دیگری و شکمم زیر ضربه قنداق تفنگ آخ... شکمم پاره شد داره خون میاد عراقی ترکش ها خورده یا تیر مستقیم! نه هیچ کدام قنداق تفنگ خودمان حتما اشتباه شده اما نه درست است خون است توی مینی بوس دستبند *** این شکار من است این هم شکار من است استارت حرکت دوری از ممرکه توی سلول چشم ها بسته با قاچاقچی و متاد من را چه به اینها جبهه ای ۸ ساله	فریاد تکبیر صلوات برای رهبر مرگ بر منافق اتحاد دانشجوی و بسیجی حرکت به جلو صلوات، تکبیر باز هم جلوتر تقاضای فرصت اعطای فرصت *** مینی بوس خواهران آرایش نظامی حرکت خواهران به جلو باز هم صلوات تکبیر برای سلامتی رهبر صلوات اللهم صل علی محمد و آل محمد برای سلامتی برادران بسیج صلوات اللهم صل علی محمد و آل محمد کنار رفتن خواهران باز هم حرکت به جلو گذشت پنج دقیقه *** این طرف نیروهای دانشجوی آن طرف نیروهای انتظامی دستور حمله هنوز که مهلت تمام نشده! باتوم، چوب، چک فحش تق، توق هیاهو آخ، نزن ترا به خدا نزن منافق هیچی نگوا *** آخر من هم مثل تو بسیجیم منافق حرف نزن! شما همه تون از خدا بی خبرید من جانبازم دروغ نگو آخ... آینجا را نگاه خون... مهدی را بین سرش شکست	خوابگاه اتاق های ۱۵ نفره زیرزمین سوسک موش سرما غم پای آن، تو سرمن پای من، تو سر آن درس نخواندن اقتادن مشروط شدن اخراج تقاضای خوابگاه ندارم تقاضای از بالا ندارم غمی شود آخر نمیشه! خانه هزار متری باغ بالای شهر سرمایه دارها از کجا آورده تو چکار داری حتما سهمش را داده به تو چه مگر میشه! پس چی چه باید کاری کرد *** نماز جماعت سلف سرویس صحبت با بچه ها تهیه عکس امام ساعت سه بعد از ظهر حرکت جمعی دانشجویان همانگی خوابگاهها حرکت به سوی هدف اشغال ساختمان رفت و آمد نیروهای مسلح خوشحالی بچه ها *** تقسیم اتاق ها تجمعه نیروهای انتظامی
---	---	---	--

یادواره رفیق شهید کسری اکبری کردستانی

بی لحظه ای درنگ آماده ام...



"در درونم بیدادی است، بیداد عشق، شعله ای زبانه می کشد برساقه خشکیده ام، پیکرم را دربرمی گیرد، ناگاه خیزبرمی دارد و موج وار با تمام قوا بر قلبم می کوبد. جان من گویچه بازی این مست زنجیری است. اگر دم برنیارم به آتش می کشد و اگر آهی کشم جهان را می سوزد. جسم نحیف من از تحمل این شور شورانگیز ناتوان است. تب می کند، به ارتعاش در می آید، می لرزد، اما چاره اش نیست. طفلک آتشفشانی را در درون خود به زنجیر کشیده است. هیچ نیازی به تامل نیست. بی لحظه ای درنگ آماده ام. سر و پام را در این آتش مقدس ذوب می کنم، ذره، ذره، قطره، قطره، نمی دادم بی فدا کردن چگونه می توان زنده بود؟ نمی دادم با ریخ های مقدس انسان، چگونه می توان زیست؟"

در آستانه انقلاب با باز شدن در زندان ها به دست خلق آزادی خود را بازیافت. بی درنگ با پیوستن به سازمان به فوج سازمان گران انقلاب ملحق شد. دیوارهای اختناق فرو ریخت انقلاب پیروز شد. سازمان فعالیت گسترده ای را آغاز کرد. در این پیوند کسری با تمام وجود در راه انجام مسئولیت های سازمانی خود به وجه احسن می کوشید. مدتی در کردستان مسئول یک تیم نظامی و یک پایگاه در کوه شد. سپس مسئولیت دانشجویان پیشگام را در اهواز عهده دار گردید و بعد به تهران فراخوانده شد تا قلم توانایش را در خدمت سازمان بگذارد. در جمع هیئت تحریریه (کار)، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مدتی مسئول مقالات بخش دهقانی و بعد مسئول مقالات اقتصادی شد. در همین دوران بود که کتاب "روانشناسی پورشنف" را ترجمه کرد.

در سال ۱۳۶۰، رفیق کسری، پس از مطالعات پر دامنه آثار کلاسیک ها و همچنین بررسی خط مشی احزاب و سازمان های سیاسی، به اتفاق تنی چند از رفقایش به حزب توده ایران پیوست.

به خاطر خصائل بارز انقلابییش جای بایسته خود را در حزب یافت و زندگی سراسر پیکارش در عمل نشان داد که شایسته، اعتمادهای بزرگ بوده است.

پس از یورش نهادهای سرکوبگر رژیم به حزب، کسری به تور پلیس نیفتاد. در این مقطع، او از ذره ذره وجود و استعداد خود برای ادامه مبارزه مایه می گذاشت گویی می خواست یک تنه جای همه رفقای در بندش را پر کند. چون مادری که فرزندان خود را در خطر ببیند، بی جوی آن بود که رفقایش را از زیر ضربه خارج سازد. در این راه شب و روز و خستگی نمی شناخت و از خود شجاعت، اعتماد به نفس و هشیاری کم نظیری نشان می داد. او با آنکه برای دشمن چهره ای شناخته شده بود، ولی پیش از آنکه به فکر خود باشد، به نجات رفقایش که پاره های تن خود می دانست فکر می کرد. یکی از رفقایش که در روزهای دشوار پس از یورش با او دیدار داشته درباره این فراز از زندگی پراختخارش چنین می گوید:

"پس از یورش او را دیدم. از روحیه فوق

نکارش این سطور در کشتارگاه خمینی، آن هم پس از شکنجه های هراسناک، خبر از حماسه بزرگ انسانی می دهد. این سخنان پرشور از زبان آتشین کسری است که جاری می شود. او با زبان درد، با زبان عشق، با زبان انسان فردا سخن می گوید تا در نبردی نابرابر با شکنجه و شکنجه گران در سکوی پراختخار فاتحان آشیانه خورشید بایستد.

رفیق کسری اکبری کردستانی درسال ۱۳۳۴ در یک خانواده فرهنگی در شهر کرمانشاه چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی و سه سال اول دبیرستان را در شهر زادگاه خود و سال های پایانی دوره متوسطه خود را در دبیرستان خوارزمی گذراند. کسری دانش آموزی متین و آرام و درس خوان بود که دنیائی پرغوغا در صدف وجود داشت. در دوران دبیرستان با فدائی شهید، سینتاک، آشنا گردید. این آشنائی رفته رفته به دوستی و رفاقتی ژرف فراروید و به زندگیش رنگ دیگری بخشید.

درسال ۵۲، در کنکور شرکت کرد و در رشته مهندسی شیمی قبول شد و با رتبه ممتاز وارد دانشکده فنی (دانشگاه تهران) شد. در دانشگاه در ارتباط با محافل دانشجویی فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. دیری نپایید که در تور ساواک افتاد و بازداشت گردید. پس از آنکه با سرافرازی دوران بازجویی را پشت سر گذاشت، در دادگاه به یک سال زندان محکوم گردید. بعد از آزادی از بند، توسط رفیق خود سینتاک به سازمان چریک های فدائی خلق پیوست و مخفی شد.

او تا زمانی که سازمان آماج ضربات ساواک قرار نگرفته بود و رفقایش از جمله فدائی نامدار حمید اشرف در خون خود تنیده بودند، بطور مخفی زندگی و فعالیت می کرد، ولی در این مقطع لو رفت و برای دومین بار گام به شکنجه گاه و زندان گذارد. پیکر نحیف و استخوانی کسری را به زیر داغ و درفش انداختند ولی او کسی نبود که در برابر دشمن به زانو درآید. با روحی تسلیم ناپذیر در دادگاه حاضر شد و به ۱۵ سال زندان محکوم گردید.

العاده ای برخوردار بود. می گفت: ما امکانات و چیزهای زیادی را از دست داده ام، در این شکی نیست. ولی معنویتی به دست آورده ام که آنچه را از دست داده ام، در مقایسه با این معنویت، حقیقتاً هیچ است.

سراپنجام روز ۲۴ بهمن ۶۲ شکارچیان انسان، این آهوی بی قرار و تیزپا را در خیابان شناسائی و دستگیر کردند. به هنگام انتقال به اوپن با این اندیشه که دشمن حتی یک کلمه از زبان او علیه حزبش، آرمانش و رفقایش نشود، خود را از ماشین به بیرون پرت کرد. گرازان رژیم بسوییش آتش می گشایند و در پی اش خطاب به رهگذران فریاد برمی دارند: "بگیریدیش معتاد است". کسری به زمین می افتد. پیکرش سخت مجروح است. به هر زحمت شده قامت را راست می کند و فریاد می زند: "من معتاد نیستم، من توده ای ام، مرا به خاطر دفاع از محرومین جامعه دستگیر می کنند، فریب نخورید!" دیری برمی آید که پیکر غرقه به خون و بی هوشش را به بیمارستان اوپن منتقل می کنند. دو روز در حالت اغما بسر می برد. دنده هایش شکسته، شش هایش سوراخ و سرش به شدت آسیب دیده بود. او را به بیمارستان قلب منتقل می کنند. جلدان تلاش زیادی برای زنده نگه داشتن او بکار می بندند. پس از ماهها بستری بودن به روی تخت بیمارستان، تن رنجور و زخمیش را به درون سلول پرتاب می کنند.

دوران بازجویی، شکنجه و مصاف نابرابر آغاز می شود. آتش شکنجه داغ و داغ تر می شود ولی روح او تسخیر ناپذیر باقی می ماند. دشمن حتی یک کلمه از زبانش نمی شنود. او در دوره دوساله بازجویی، دوسالی که پیکر زخم دارش مرتب در کوره تب می سوزد، جز با زبان سکوت با بازجویان سخن نمی گوید تا زمان شرکت در بیدادگاه فرا می رسد. اینجاست بار

دیگر زیان آتشین کسری به دفاع از حزب و زحمتکشانش باز می شود و به ۱۲ سال زندان محکوم می گردد. از این پس برگ تازه ای در دفتر زندگی او ورق می خورد.

در زندان مظهر انضباط، سخت کوشی، بی آرامی و پویایی است. از بیداریش تا وقت خواب برنامه اش پر است، به رفیقتی انگلیسی درس می دهد، از دیگری که بیمار است، پرستاری می کند. با رفیقتی درباره اقتصاد سیاسی سخن می گوید، برای جمعی دیگر از همزمان از "دوران" حرف می زند. در رثای فدائیان شهید، انوش و رضی، شعر می سراید. در تولد فرزند رفیقتی دیگر با صدای گرم خود آواز سر می دهد. برای کسری همه مبارزان عزیزند، سالگرد ها را بخوبی تدارک می بیند و در امور صنفی از زمره فعال ترین هاست. یکی از رفقای هم پندش درباره او می گوید:

"کسری هرچند در چهره و ظاهر شکسته بود، ولی از درون پولاد بود. عشق بود و ترانه. کسری حدیث انسان آینده بود و داستان تکامل معرفت، علیرغم سن جوانش زندگی را در کاوش گذرانده بود. صحت و خطای روزگارش را پهلوانانه پذیرفته بود. آینده ای از تفکر و عمل

بود... در سیلاب روحی اش نبرد و عشق به خلق را معنای دیگری در درون بخشیده بود."

رفیق هم بند دیگری درباره او می نویسد:

"کسری دهنده خوبی برای آرمان و حزیش بود. حتی ظهرا که همه رقفا دو ساعت استراحت می کردند، او نمی خوابید، مطالعه می کرد یا می نوشت و می سرود."

و باز یکی دیگر از

رفقای هم پندش او را چنین معرفی می کند:

"کسری چون صخره بود، زیبا، محکم، پرغرور و استوار. دریند (سالن ۳ اوین) جزو ثابت قدم ترین کمونیست ها بود. وجودش در کنار ما به ما آرامش می بخشید. سیمایش آمیزه ای از آرامش، مهر، صمیمیت و اعتقاد بود. در چشمانش روح زندگی می درخشید. کسری می گفت شاعری گفته است:

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست، هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود، صحنه پیوسته بجاست،

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد. ما فرزندان همین زندگی هستیم، امید را در قلبمان می کاریم و طوفان درو خواهیم کرد."

کسری از زمره رفقایائی بود که همیشه بدور از تنگ نظری در راه وحدت نیروهای انقلابی با تمام وجود تلاش می ورزید. او در کلیه حرکت های اعتراضی و اعتصابی زندانیان سیاسی شرکت فعال داشت. در اعتصاب آبان ماه ۶۶ یکی از سازمان گران اصلی به شمار می رفت. وقتی

"خلخال" نامی که عضو شورای سرپرستی زندان ها بود، برای سرکوب اعتصاب به زندان رفت، نخستین کسی را که احضار کرد، کسری بود. او رو به کسری کرد و گفت: ما می دانیم شما توده ای ها این قتنه را رهبری می کنید و ما تو هم یکی از سرمداران این جریان هستی، ما می دانیم با امثال تو چکار کنیم."

آنگاه برای درهم شکستن اراده پولادین کسری شکنجه آغاز می شود، پیکر نحیف کسری زیر شلاق و مشت و لگد قرار می گیرد... رقص شوم شلاق تنها لحظه ای قطع می شود که دیگر او با پیکری یکپارچه آماس، زخم و خون، به حال اغماض فرو می رود. آن زمان است که او را برای "درس عبرت دادن" به هم پندانش به درون بند پرتاب می کنند. پس از آنکه به حال می آید، در آن هنگامه ای که درد وتب و سوز پیکرش را به آتش می کشید، باز هم عظمت روحی خود را به نمایش گذارد. در نامه ای که در این روزها نوشته است، از جمله می خوانیم: "در دروغم بیدادی است، بیداد عشق، شعله ای زبانه می کشد برساقه خشکیده ام... نمی دانم بی فدا کردن چگونه می توان زنده بود؟"

سروده یکی از رفقای کسری

قهرمان آزادی

رسد چوروز بهمن، نسل های آینده،
به افتخار تو سازند پیکر مرمر،
به خون پاک تو سوگند مردم ایران،
زدشمن تو بگیرند، انتقامت را،
به فصل تازه تاریخ، دست رزمنده،
به خط زر بنویسد، خجسته نامت را،
سرمزار تو، ای قهرمان آزادی،
به یادگار فرزند مشعل جاوید،
شکفته گردد، گل های آرزوهایت،
به کام مردم رزمنده سرزند خورشید.

ستاره مرد و شب افسرد و شمع شد خاموش
برای آنکه برآید سپیده گلرنگ،
به پیشواز سحر کاروان به راه افتاد،
ستبزه جوی و دلاور، بری زبیم و درنگ،
عقاب سرکش مغرور، در دل توفان،
پرید تا افق دور پر زد و افتاد -
هزار سال اگر پست زندگی می کرد،
نداشت ارزش یکدم که با شرف جان داد،
بخواب آرام، ای قهرمان آزادی،
که قصر مرگ تو، از زندگی ست زیباتر،

بوند".
يك يك رقفا را در آغوش گرفت.
دستانشان را فشرده و بوسه های مهرآمیزی بر چشم هایشان زد و با عنوان آخرین وصیت گفت:

"عزیزانم من مالی ندارم که درباره اش وصیت کنم. فقط قلبی پر از عشق دارم که آن را به کارگران و زحمتکشانشان وطنم، همسرم و خانواده ام هدیه می کنم."

آنگاه با قامتی استوار به سمت بیدادگامی رفت که از پیش برای او حکم مرگ صادر کرده بود.

دادگاه کسری بیش از يك دقیقه به طول نمی انجامد. "نیری" از او می پرسد:

- مذهب چیست؟

کسری بی لرزش و شکستی در صدا پاسخ می دهد:

- من مارکسیست - لنینیست هستم!

- دنیا را که از دست داده ای، لااقل فکر

آخرت و قیامت باش!

کسری با طنزی زهرآلود می گوید:

- آن هم ارزانی خودتان باد

نیری رو به پاسداران می گوید:

- ببریدش بند بالا
(منظور بالای چوبه دار)
هنگامی که او از

"دادگاه" خارج می شود
یکی از پاسداران می
گوید:

- عجب دل شیری
داشت.

گردن فراز، با
قلبی سرشار از عشق به
زحمتکشانش و ایمان به
پیروزی نهائی آرمان های
انسانیش با گام های
استوار به سوی مرگ
رفت. آن رفقای که با او

در بند همدل بودند، با خواندن ترانه "امشب در سرشوری دارم" که همیشه با نوای گرمش آن را می خواند، یادش را گرمی داشتند.

روز ۹ آذرماه ۶۷ خبر شهادت رفیق قهرمان کسری اکبری کردستانی و به همراه آن خبر شهادت رفیق نامدار هیبت الله معینی چاغروند، برادر همسرش به خانواده شان داده می شود. بدین ترتیب خانواده همسرش، سومین شهید خود را نثار انقلاب مردم ایران کرد. پیش از این نیز، داماد دیگر خانواده، رفیق مسعود انصاری تیرباران شده بود.

درود به خاطره پاک
شهیدان راه خلق

* * *

کسری يك بار وقتی در حزب مسئولیت سنگین تری به او واگذار می شد، گفت: "فقط عطف در زندگی من همیشه خطاتی بوده است که توانستم انرژی بیشتری را در اختیار جنبش قرار دهم و امروز این لحظه یکی از نقاط عطف زندگی من است". ولی بی هیچ تردیدی باید گفت بزرگترین نقطه عطف زندگی او حماسه ای است که با مرگ قهرمانانه خود آفرید و برای همیشه در پیشگاه خلق جاودانه شد.

در روز نهم شهریور ماه ۶۷ دادگاه مرگ رژیم قتها، رفیق کسری را فراخواند. پیش از رفتن به دادگاه، او نیک می دانست که دیگر بازگشتی در کار نخواهد بود. از این رو رو به رفقایش گفت:

"من سر موضع خود هستم و از حزب و آرمانم جانانه دفاع خواهم کرد! من به آنها تسلیم نخواهم شد، شما هم هرکدام تصمیم خودتان را بگیرید. ما را به پای چوبه دار می

سیستم اداری رژیم ...

نکاهی گذرا به اطلاعیه پیشگفته هیئت دولت، تردیدی باقی نمی گذارد که هدف دست اندرکاران از "اصلاح نظام اداری" تنها پرداختن به مورد اول از آنچه گفته شد، یعنی برخی "اصلاحات" نیم بند در نظام بوروکراتیک فعلی است که از هم اکنون می توان پیش بینی کرد که به هیچ نتیجه ملموسی نخواهد رسید. در اینجا لازم است تا پیش از هر سخنی درباره موارد فوق، برای روشنتر شدن امر نکاهی به سخنان یکی از نمایندگان رژیم بیانداژیم. هاشم هاشم زاده هریسی، نماینده مجلس رژیم، طی مقاله ای، درباره وضع دستگاه اداری کشور می نویسد: "ادارات، ارگان ها و مراکز دولتی ما منطبق با شیون نظام جمهوری اسلامی و متناسب با اهداف و آرمان های والای انقلاب نیست... نهادهای انقلاب نیز به جای اینکه الگویی برای ادارات باشند، متأسفانه آنها نیز رنگ و بوی خود را از دست داده و رنگ و خوی ادارات را به خود گرفته اند... نظام اداری ما... در قالب یک تشکیلات بیمار و متورم از طاغوت برای ما به یادگار مانده و در طول ده سال آفت های دیگری نیز بر آن افزون شده، گسترش و پیچیدگی بیشتری یافته و به صورت یک غول عظیم بی قواره غیرقابل کنترل درآمده که هزینه های کلان جاری را در خود می بلعد و چیزی از خود پس نمی دهد جز ناراضی، سرگردانی و سردرگمی... تورم پرسنلی، گسترش بی رویه، کاغذبازی، تعدد مراکز تصمیم گیری، تشکیلات و واحدهای غیرضرور، مکرر، موازی و مشابه و گاه متضاد (۱)... خودسری، تنگ نظری، بی اعتنایی به مردم، ضعف اداری و مدیریت، اهداف و... از خصوصیات نظام اداری موجود ما است" (اطلاعات - ۱۱ دی ۶۸).

هدف از این نقل قول طولانی، (که تنها برخی از مهم ترین بخش های آن را نقل کردیم)، نشان دادن این واقعیت بود که مسائل دستگاه اداری کشور عمیق تر و جدی تر از آن است که با این یا آن تغییر و اصلاح بتوان بر آنها غلبه کرد.

اولین معضل مهم دستگاه اجرایی و اداری کشور، تورم بیش از اندازه پرسنل و کارکنان است. سید مرتضی نبوی، کاندیدای "جامعه روحانیت مبارز" برای انتخاب میان دوره ای مجلس، در این زمینه می گوید: "... متأسفانه در چند سال گذشته دستگاه اداری به دو برابر ظرفیت خود رسیده است. یعنی عائله دولت دو برابر شده. مردم می گویند این نظام اداری شایسته انقلاب نیست..." (رسالت - ۱۵ آذر ۶۸).

چرا دستگاه اداری دولت در ظرف چند سال دو برابر شده است؟ آیا جز این است که "عائله" جدید دولت، همان هائی هستند که با اعمال نفوذ این یا آن مقام، بی آنکه نیازی باشد، به جمع حقوق بگیران دولت افزوده شده اند؟ می دانیم که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، هزاران نفر زیر عناوینی چون "مکتبی"، وابسته به خانواده شهید و غیره به خدمت

دستگاه دولتی درآمده اند. به این رقم باید افرادی که در نهادهای جدید التاسیس رژیم به کار مشغول شده اند را افزود. حقوق آنان از بودجه عمومی کشور پرداخت می شود و این خود یکی از دلایل مهم کمبود بودجه و اعتبار برای طرح های عمرانی و سرمایه گذاری در اقتصاد کشور است. سخنان کازرونی، وزیر مسکن و شهرسازی، بهترین دلیل در تأیید این امر است. به گفته وی (رادیو صدای ج.ا. ۶۸/۱۰/۱۹) تنها در شهر تهران ۶۶۸- هزار نفر جزو حقوق بگیران دولت اند. این رقم در مورد کل کشور به رقم عظیم ۳/۵ میلیون نفر می رسد. آن هم در حالی که کل شاغلین در صنایع کوچک و بزرگ چیزی در حدود ۱/۲ میلیون نفر است. تاکنون چندین بار، از جمله پس از روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، اینجا و آنجا زمره هائی درباره کاهش پرسنل دستگاه دولتی، حذف ارگان ها و نهادهای زائد و... مطرح گشته ولی همه آنها پس از کوتاه زمانی بدست فراموشی سپرده شده است. علت نیز روشن است: هرگونه جرح و تعدیل در سیستم اداری، لاجرم به بیکار شدن گروه کثیری از وابستگان به این یا آن جناح منجر خواهد شد. ریشه مقاومت سرسختانه در برابر محدود ساختن حقوق بگیران دولت نیز از همینجاست. جالب آنکه علیرغم تورم انفجار آمیز دستگاه دولتی، باز درباره جذب پرسنل جدید به ادارات و سازمان های دولتی سخن گفته می شود. بویژه آنکه در این زمینه دیگر تنها به حرف بسنده نمی کنند. طبق گفته محمد رضا عباسی، معاون اجرایی سازمان امور اداری و استخدامی کشور، "تسهیلات" جدیدی "برای استخدام" افراد از میان "خانواده های معظم شهدا، مفقودین، آوارگان و جانبازان در ادارات و سازمان دولتی" در نظر گرفته شده است ("کیهان" - ۶۸/۸/۶). روشن است که جذب افراد از میان خانواده شهدا و... تنها بهانه ای است برای بکارگیری هرچه بیشتر وابستگان به مقام های دولتی.

از سوی دیگر، بکارگیری مدیران "مکتبی"، که اصولاً فاقد فرهنگ مدیریت اند، تشکیلات اداری را با هرج و مرج و رکود روبرو می سازد. در جمهوری اسلامی، بدلیل آشننگی و بی ثباتی حاکم بر آن، اگر تخصصی هم بکارگرفته شود، معمولاً عرصه کار و مدیریت او هیچ ارتباطی با تخصصش ندارد. مدیران "مکتبی"، که غالباً نه براساس صلاحیت های شخصی، بلکه با اعمال نفوذ از سوی این و آن به جاه و مقام دست یافته اند، به محض استقرار در موقعیت جدید، از آنجا که بنا بر تجربه درگیری های درون حاکمیت، مدیریت خود را دولت مستعجل می دانند، می کوشند تا فرصت باقی است از امکان بدست آمده به نفع خویش بهره برداری کنند. همانگونه که گفتیم عدم برخورداری از فرهنگ مدیریت، باعث می شود که آنان به عوض تمرکز نیرو و توجه برای بهبود کار، بلافاصله دست بکار شناسایی امکانات اداره تحت پوشش سرپرستی خود برای گماردن نزدیکان و سوء استفاده مالی شوند. بطوری که امروزه، ناتوانی و بی برنامهگی در

کار، جابجایی سریع و دزدی های کلان به وجه مشخصه سیمای مدیریت در جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

کمتر روزی را می توان سراغ داشت که طی آن اخباری درباره سوء استفاده های مالی منتشر نشده باشد. مثلاً تنها در عرض یازده روز (از ۵ تا ۱۶ دیماه) خبر سه سوء استفاده بزرگ در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر شده است. یکی از آنها مربوط به سوء استفاده ۳ میلیارد ریالی مدیرکل صنایع سنگین استان مرکزی، دیگری مربوط به شهرداری با رقمی در حدود ۳۳۶ میلیون ریال و آخری مربوط به بانک تجارت است. همین چندی پیش بود که رئیس بانک صادرات به جرم میلیاردها تومان سوء استفاده بازداشت شد. جالب بود که در جریان بازداشت وی، (همانند دیگر پرونده های مهم چون بنیاد نبوت) وزارت اطلاعات ابتکار عمل را بدست گرفت. روشن بود که هدف از این کار جلوگیری از احتمال به میان کشیده شدن پای مقامات و روحانیون طراز اول در جریان دادرسی عادی در دادگستری بود. به همین دلیل نیز تا کنون درباره پرونده وی هیچگونه اطلاعی به افکار عمومی داده نشده است. ابعاد هولناک فعالیت باندهای مافیایی در دستگاه اداری تا به حدی است که حتی برخی دست اندرکاران "دوراندیش" را نیز به وحشت انداخته است.

چندی پیش، رضوی معاون رئیس جمهوری و دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور، طی مصاحبه ای در کرمان گفت: "... سیستم اداری فعلی ما مانند دوران قاجاریه است و گردش کارهای اداری، سیستم ها و روش های نظام اداری همانند ۵۰ سال گذشته است" ("اطلاعات" - ۲۹ آذر ۶۸). این سخن درستی است و می توان با آن موافق بود، اما بی شک سخنان "رهبر" در ریشه یابی این وضع چیزی جز مهملات نیست. "ولی قبیله" جمهوری اسلامی معتقد است که مشکلات دستگاه اداری ناشی از "تقایص فرهنگی" است. این عین سخنان وی در دیدار با اعضای "شورای عالی انقلاب فرهنگی" است. به این ترتیب و براساس این استدلال برای حل مشکلات اداری کشور، کافی است تا همه کارمندان به دقت به سخنرانی های هر روزه خامه ای گوش فرا دهند، تا با رفع "تقایص فرهنگی شان" سیستم اداری نیز خود به خود اصلاح شود!

البته نباید تردید داشت که در سیستم اداری کشور، تقایص فرهنگی نیز وجود دارد ولی در هر حال مجموعه ای از عوامل گوناگون و متنوع دست به دست هم داده و وضع ناهنجار فعلی را بوجود آورده است. وضعی که با "اصلاح" قابل تغییر نیست. سیستم اداری کشور احتیاج به یک نوسازی بنیادی در جهت تبدیل به ابزاری در خدمت مردم دارد و این امر نیز مستقیماً با ماهیت رژیم حاکم ارتباط پیدا می کند. در شرایط حاکمیت "ولی قبیله" نمی توان چنین انتظاری را داشت. زیرا اولاً، به دلیل محدود تر شدن پایگاه اجتماعی، رژیم از هرنوع تغییر و تحول جدی، از جمله کاستن قابل ملاحظه تعداد حقوق بگیران از بودجه عمومی، که می تواند به تنش در هرم حاکمیت منجر شود وحشت دارد، و ثانیاً، ماهیت غیر دمکراتیک رژیم مانع چنین تحولی است. از همین رو، پرونده "اصلاحات نظام اداری" تا پایان کار سیستم "ولایت قبیله" کماکان مفتوح باقی خواهد ماند تا هر از چند گاهی رهبر یا دیگران به "اظهار لحنی ای" پیرامون آن بپردازند.

پس از انتصاب محسن رفیق دوست در بنیاد مستضعفان و جانبازان، موجی از دستگیری مدیران عامل کارخانه های بنیاد سازمان داده شده است. از جمله کارخانجاتی که مدیران عامل آنها دستگیر شده اند عبارتند از: کارخانه قرقره درخشان، کارخانه بهمن پلاستیک، پولیر شیمیائی، جهان چیت کرج.

اعدام مسئول حسابداری شرکت تولید ایران

بهمن پور، مسئول حسابداری شرکت تولید ایران در اواسط آبان ماه اعدام شد. موضوع از این قرار است که بهمن پور برای چندمین بار بازداشت می گردد. گفته می شود این بار برای ایجاد فضای ترس و وحشت، برای او چوبه دار برپا می کنند. بهمن پور هم با دیدن چوبه دار، شروع به شعاردادن علیه رژیم و سراننش می کند. همین امر باعث می شود که برایش حکم اعدام صادر گردد و وی به بالای چوبه دار برود. پس از این جنایت مزدوران رژیم حدود پانزده نفر از کارکنان "تولید تهران" را برای بازجویی احضار می کنند و پس از بازجویی و گرفتن تعهد آنها را آزاد می کنند.

یاد آور می شویم که فرستنده خبر نوشته است که بهمن پور از توده ای های شناخته شده بوده است.



اعدام سه تن از اعضای کومه

در هفته آخر شهریور ماه، در شهر سقز، جلادان جمهوری اسلامی دو تن از اعضای "کومه" به نام های زاهد پرازنده و رسول حامدی را به جوخه های اعدام سپردند. شایان ذکر است که هر دو تن از توابعین کومه بشمار می رفتند و زندانیانان به آنها قول داده بودند که بزودی آزاد خواهند شد. علاوه بر این دو تن یکی از توابعین کومه به نام سعید ثمنی نیز دوام پیش از این حادثه اعدام شد.

زندانیان جدید سقز

زندانیان شهر سقز به قسمتی از دخانیات شهر منتقل شده است. در این محل، زندانیان را در زیرزمین های بی نور و نمناک که پیش از این برای نگهداری توتون استفاده می شد، محبوس کرده اند.

دستگیری در کارخانجات تحت پوشش بنیاد مستضعفان

گیرند. در زندگی خلق ها گاه هیچ چیز نمی تواند جای تجربه مستقیم و عملی خود توده ها را بگیرد. تردیدی نیست که ساکنان آذربایجان شوروی بسیار زودتر از آنچه در تصور بکنجد، با واقعیت زندگی برادران خود در ایران (که حتی از خواندن و نوشتن به زبان مادری خویش محرومند) آشنا خواهند شد. آنان ماهیت واقعی "اسلامی" را که تا کنون تنها از راه تبلیغات عوامفریبانه جمهوری اسلامی با آن آشنا شده بودند، خواهند شناخت و به این واقعیت پی خواهند برد که تنها راه مقولانه، شرکت عملی در ساختن کشورشان در شرایط دمکراتیکی است که دگرگونسازی برای همه اتحاد شوروی به ارمغان آورده است.

لازم به توضیح است که آنچه گفته شد، مربوط به اعمال افراط گرایانه، ایجاد دشمنی میان خلق ها و کشتار انسان های بیگناه در هر دو جمهوری بود. به نظر ما باید میان اینگونه فعالیت ها و خیزش محافل اجتماعی در همه جمهوری ها در جهت اعتلای اقتصادی و اجتماعی و نوزائی فرهنگی، که روشنفکران نقش برجسته ای در آن دارند، تفاوت عمیق قائل بود. حرکت اخیر در سمت دگرگونسازی و در سمت بهروزی و پیشرفت این خلق هاست و بالطبع مورد توجه و علاقه همه آزادیخواهان جهان است.

*

در این میان واکنش رهبری جمهوری اسلامی و شخص "ولی قتیبه" نیز جالب توجه است. حکام مرتجع و عوامفریب جمهوری اسلامی، که به عادی ترین خواست های توده های مردم با سلاح پاسخ می

خودکشی یک رفیق، لکه ننگی بردامان رژیم

رفیق احمد وطنخواه، برادر رفیق شهید اسماعیل وطنخواه یکی از اعضای حزب توده ایران در آبان ماه دست به خودکشی زد و دوستان و رفقا و عزیزان خود را در مامی بزرگ فرو برد، احمد پس از فاجعه ملی و دریافت خیر شهادت برادر خود، به شدت متأثر و متالم می شود. بویژه آنکه بین او و برادر شهیدش رابطه عاطفی ژرفی وجود داشته است. سرانجام در آبان ماه در نتیجه فشارهای روحی و پریشان حالی های ناشی از تبهکاری رژیم، با زدن رگ گردن و پرتاب کردن خود از ساختمان چند طبقه به زندگی خود پایان می دهد. این لکه ننگ ابدی از دامن رژیم جمهوری اسلامی نازدودنی است.

کشف یک گور جمعی جدید

روز ۲۷ تیرماه ۶۸، در یکی از روستاهای میاندوآب به نام "شبن آباد" یکی از اهالی در هنگام خاکبرداری زمین به یک گور جمعی برمی خورد. مراتب را بلافاصله به سپاه پاسداران اطلاع می دهد. سپاه بلافاصله ۲۲ جسد مدفون در این گور جمعی را با کامیون به محل نامعلومی منتقل می سازد. در عین حال، ماموران سپاه کلیه افرادی را که از این موضوع باخبر شده بودند، به مقر خود می برند. و آنها را پس از تهدید بسیار آزاد می سازند.

ادامه ناآرامی ها در ...

نهادهای سازمان های اجتماعی جدید التاسیس، وزن قابل توجهی دارند، گاه حتی علیرغم حسن نیت و صداقتشان، به روندهایی یاری می رسانند که سد راه دگرگونسازی و بهسازی زندگی مردم اتحاد شوروی است. نمونه بارز این قبیل شمارهای "ملت خواهانه" و در واقع زیانبار برای همه خلق های منطقه، شعار وحدت دو آذربایجان (ایران و اتحاد شوروی) است. طرح کنندگان این شعار متأسفانه متوجه عواقب غیرقابل پیش بینی، که می توانند از این رهگذر دامنگیر همه خلق های منطقه شود، نیستند.

د) گذار از یک سیستم متمرکز، به شیوه دمکراتیک زندگی اجتماعی، که طبعاً نمی تواند تنش هائی را با خود به همراه نداشته باشد.

ه) دستگاه حاکمه کشورهای امپریالیستی در حرف از دگرگونسازی حمایت می کنند. اما در عمل رسانه های تبلیغی امپریالیسم که در سال های اخیر امکانات خود را برای تأثیرگذاری بر اذهان عمومی در اتحاد شوروی گسترش داده اند، در جهت بی ثبات کردن این کشور عمل می کنند. نظریه پردازان امپریالیسم پنهان نمی کنند که سخت علاقمند به از هم پاشیدن "امپراطوری شوروی" هستند. در مورد آذربایجان، بویژه تبلیغاتی که از ترکیه و ایران سازمان داده می شود، درخور توجه است. این تبلیغات هدفی را جز تحریف واقعیات تعقیب نمی کنند. به همین علت است که بسیاری از اهالی آذربایجان شوروی، امروز تحت تأثیراین تبلیغات دروغ قرار می

گویند، برای مردم شوروی اشک تمساح می ریزند. آن هم کسانی که کارنامه شان جز ۱۰ سال کشتار مردم بیگناه کردستان، آذربایجان، ترکمنستان، بلوچستان و بالاخره سراسر ایران نبوده و نیست. به نظر می رسد رویدادهای آذربایجان شوروی، برای گردانندگان رژیم "ولایت قتیبه" حکم یک مانده آسمانی را پیدا کرده است. آنان می گویند با هیاهو پیرامون مسائل آن سامان توجه مردم ایران را از مسائل حاد اقتصادی و اجتماعی، که در اثر ۱۰ سال حاکمیت نکبت بار جمهوری اسلامی بیار آمده منحرف کنند، و خود را در انتظار عمومی به مثابه مدافعان "امت اسلامی" جا بزنند. گوئی رهبران بی مسئولیت جمهوری اسلامی تا کنون از عواقب دخالت در امور دیگر کشورها درس عبرت نگرفته اند و نمی دانند که مسائل جمهوری های اتحاد شوروی امر داخلی آنهاست و تنها می تواند از سوی مردم آن کشور حل و فصل شود. و بالاخره اینکه، برخلاف تبلیغات جمهوری اسلامی، مسائل جمهوری آذربایجان شوروی، ارتباطی با "هویت جوئی ناشی از مذهب تشیع" (اطلاعات - ۲۰/۱۰/۶۸) ندارد.

*

در کشور ما ایران، میلیون ها آذربایجانی و قریب به دوپست هزار نفر ارمنی زندگی می کنند. علاوه بر آن پیوندهای عمیق تاریخی و فرهنگی ایران را با این دو جمهوری اتحاد شوروی پیوند می دهد. از این رو مردم ایران آرزوئی جز پیشرفت و بهروزی خلق های ساکن آذربایجان و ارمنستان اتحاد شوروی ندارند. و این مهم جز در شرایط دوستی دو خلق میسر نیست.

ادامه ناآرامی ها در آذربایجان و ارمنستان اتحاد شوروی

رویدادهایی که طی روزهای اخیر در جمهوری های قفقاز اتحاد شوروی، بویژه جمهوری آذربایجان می گذرد، توجه همه جهانیان را به سوی خود جلب کرده است. در پی حمله عناصر افراطی به منازل آرامه در شهر باکو و دیگر نقاط آذربایجان، که به کشته و زخمی شدن تعداد کثیری از افراد بی گناه انجامید، موج جدیدی از دشمنی و خصومت میان دو جمهوری برخاست. برای اولین بار از زمانی که مناقشات بر سر مالکیت منطقه "قره باغ کوهستانی" درگرفته، خطر آغاز یک جنگ تمام عیار در مرزهای میان دو جمهوری بوجود آمد. گروه های شوونیست و افراطی، در آذربایجان و ارمنستان، با حمله به نیروهای انتظامی و مراکز دولتی به تسلیح خود پرداختند. بستن راهها، ناامنی، حمله به روستاها و هرج و مرج، زندگی مسالمت آمیز دو خلق همسایه را در معرض خطر جدی قرار داد.

همان گونه که در شماره پیشین "نامه مردم" خبر دادیم، روز پانزدهم ژانویه، هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی در پی این رویدادها و برای پیشگیری از وخامت اوضاع، در منطقه "قره باغ" و برخی دیگر از نواحی آذربایجان و ارمنستان وضع فوق العاده اعلام کرد. اما عناصر افراطی بی توجه به درخواست های رهبری اتحاد شوروی مبنی بر رعایت نظم و قانون دامنه فعالیت های خود را گسترش دادند. در پی دخالت نیروهای نظامی و انتظامی، درگیری هایی میان افراطیون مسلح و نیروهای دولتی رخ داد که متأسفانه صدها کشته و مجروح به جای گذاشت.

وجه مشخصه دور جدید تشنجات و درگیری ها، بویژه تشدید فعالیت عناصر و جریان های جدایی طلب، نقض مرزهای میان ایران و اتحاد شوروی و رفت و آمد گسترده دزدوسی مرز بود.

بسیستم ژانویه، م. گاریچف طی یک سخنرانی در تلویزیون مرکزی اتحاد شوروی، به تشریح وضع موجود در منطقه و اقدامات دولت مرکزی برای بازگرداندن نظم و آرامش در جمهوری های آذربایجان و ارمنستان پرداخت. وی پس از برشمردن اقدامات دولت برای حل و فصل مسالمت آمیز مناقشات و بی اعتنائی رهبران افراطی ناآرامی ها نسبت به اینگونه تدابیر گفت:

"مردم شوروی از رهبری کشور جدا می خواستند تا تدابیر قاطع در جهت برقراری نظم و قانون و تأمین امنیت مردم اتخاذ کند..."

وی در ادامه خاطر نشان کرد: "... رویدادهای فاجعه بار در باکو، مناطق مرزی آذربایجان و ارمنستان و دیگر نقاط ماوراء قفقاز، درونمایه ویرانگری ناسیونالیستی را که به بازی با پاکترین احساسات ملی می پردازد، تا پایان آشکار ساخت."

علیرغم آنکه با دخالت نیروهای دولتی، آرامش به برخی از نقاط دو جمهوری بازگشته، اما تشنج در بسیاری از نواحی همچنان ادامه دارد و هر روز خون های جدیدی ریخته می شود. مجموعه این اخبار هم

نگران کننده و هم تأسف بار است و بطور طبیعی این سوال را پیش می آورد که چه عللی این وضع نامفهوم و تاترانگیز را ایجاد کرده اند. زیرا هرچند احساسات ناسیونالیستی و شوونیستی در این اواخر در برخی از جمهوری های اتحاد شوروی گسترش یافته، اما نمی توان رویدادهای مذکور را تنها با کمک این عامل توضیح داد. به نظر می رسد در پس پوسته ظاهری و در عین حال واقعی شوونیسم، علل و عوامل چندی عمل می کنند که می توان بر پاره ای از آنها نظری گذرا داشت.

الف) حزب کمونیست اتحاد شوروی، دگرگونسازی آغاز شده در این کشور را یک روند انقلابی ارزیابی می کند. اطلاق صفت انقلابی به این تحولات تنها بخاطر ماهیت بنیادی وریشه ای آنها نیست. در عین حال دگرگونسازی هم چون دیگر روندهای انقلابی، منافع گروه های اجتماعی معینی را به خطر می اندارد و واکنش آنان را برمی انگیزد. تجربه سال های گذشته نشان می دهد که هرچند با گسترش و تعمیق روند دگرگونسازی، واکنش این نیروها اشکال خشن تر و حادثتری بخود می گیرد.

طی سال های حاکمیت سیستم اداری - فرماندهی در اتحاد شوروی، گروه های اجتماعی معینی، بویژه در میان کارکنان دستگاه دولتی و حزبی بوجود آمده اند، که با سوء استفاده از قدرت، رشوه خواری، اختلاس، حساب سازی، عرضه کالاها با کیفیت ازکانال های ویژه، به منافع نامشروعی دست می یافتند. تدابیری که پس از آغاز روند دگرگونسازی، بویژه در عرصه دمکراتیزه کردن حیات اجتماعی و کاهش نقش ارگان های دولتی در سیستم اقتصادی کشور اتخاذ شده، بطور مستقیم با منافع این گروه ها در تقابل قرار می گیرد. از این رو طبیعی است که دگرگونسازی با مخالفت و کارشکنی اینان، که از نفوذ، روابط گسترده و امکانات مالی فراوانی برخوردارند، روبرو شود. "مناسب ترین راه برای ابراز مخالفت نیز چیزی جز برانگیختن احساسات شوونیستی در میان اهالی نیست. بویژه که تشدید ناپسامانی های اقتصادی، زمینه مساعدی برای اینگونه فعالیت ها فراهم کرده است. آنان به مردم تلقین می کنند که گویا ریشه مشکلاتشان نه از سال های طولانی حاکمیت سیستم اداری - فرماندهی، بلکه از باقی ماندن این یا آن جمهوری در ترکیب اتحاد شوروی نشات می گیرد و گویا با اعلام استقلال سیاسی و اقتصادی یا بیرون راندن دیکتاتریتهای قومی رفاه و فراوانی در سرزمین شان ایجاد خواهد شد. بی تجربگی سیاسی توده ها، که خود نتیجه مستقیم نقض آزادی های دمکراتیک در دوران پیش از آغاز دگرگونسازی است، فرصت مناسبی در اختیار عوام فریبان گذارده است. به عنوان مثال شاه بیت تبلیغات افراطیون را در آذربایجان شوروی این تومم تشکیل می دهد که گویا در صورت تعلق همه درآمدهای ناشی از استخراج نفت به مردم آذربایجان و فروش آن در بازار جهانی، آذربایجانی ها از رفاه شایانی برخوردار خواهند شد. متأسفانه نه تنها

تجدید نظر در سیاست ایالات متحده

روزنامه "واشنگتن تایمز" به نقل از یک مقام بلند پایه دولت جورج بوش می نویسد که در ارتباط با ناتوانی اهوژیسیون افغانستان در کسب پیروزی نظامی بر دولت این کشور و تشدید درگیری ها میان گروه بندی های رقیب مجاهدین، دولت آمریکا تصمیم گرفته است در سیاست خود نسبت به افغانستان تجدید نظر کند. به عقیده این روزنامه، تجزیه و تحلیل سیاست آمریکا در این منطقه از سوی کاخ سفید ممکن است به این نتیجه گیری منجر شود که دولت این کشور کمک های نظامی خود به نیروهای ضد رژیم افغانستان را محدود کند و به صورت فمالاته تری به حمایت از تلاش های سازمان ملل متحد در حل و فصل مسالمت آمیز درگیری ها برخیزد.

بسیاری از مردم، بلکه حتی روشنفکران از اینکه مثلاً نفت آذربایجان در حال حاضر تنها درصد بسیار ناچیزی از نفت استخراجی اتحاد شوروی را تشکیل می دهد، یا وضع موجود در بازارهای بین المللی نفت بی خبرند.

هدف از ذکر این مثال عطف توجه به این نکته بود که به پدیده ناسیونالیسم در شرایط فعلی اتحاد شوروی، تنها نمی توان به مثابه یک پدیده فرهنگی برخورد کرد بلکه باید ریشه های اقتصادی و اجتماعی درگرفتن موج آن را نیز دید.

ب) در سال های اخیر ناپسامانی های اقتصادی و اجتماعی در اتحاد شوروی تشدید یافته است. این وضع پیش از همه ناشی از تقابل مکانیسم های کهنه و نو اقتصادی، سیاسی و اداری است. مکانیسم های پیشین تقریباً از کار افتاده اند در حالیکه مکانیسم های جدید هنوز نتوانسته اند جایگزین آنها شوند طبیعی است که چنین جابجایی، بویژه در مقیاس کشور عظیم اتحاد شوروی نیاز به سالیان دارد. اما این واقعیت مانع از آن نمی شود که در میان بخش هایی از مردم - که انتظار داشتند دگرگونسازی نتایج سریع و مستقیم بر سطح زندگی آنان بجای گذارد - نوعی روحیه سرخوردگی و ناامیدی بوجود آید. این امر نیز دامنه تاثیرگذاری شمارهای سطحی و عامه پسند را گسترش می دهد.

ج) در جوامع امروز نقش روشنفکران، دانشمندان و هنرمندان در هدایت فکری جامعه برجستگی خاصی یافته است. به دلیل پیشرفته، یعنی نقض آزادی های دمکراتیک طی سال های طولانی، در جمهوری های مورد بحث تناسب معقولی میان نقش و موقعیت علمی و اجتماعی روشنفکران و تجربه سیاسی آنان وجود ندارد. برخی از روشنفکران که به تازگی پای به عرصه فعالیت سیاسی گذارده اند، موضع گیری های به ظاهر "رادیکال" و عامه پسند به قصد جلب توده ها را بر موضع گیری های مسئولانه و بسپنج انسان ها برای کار و فعالیت در شرایط نوین ترجیح می دهند. اینگونه روشنفکران که در ترکیب رهبری

ادامه در ص ۷